-حاجتت با ماست1

متن اجرا :

شیعه ای در زمان امام رضا (علیه السلام) گرفتار قرض سنگینی شده بود ، با خودش گفت هیچ کس به جز آقایم امام رضا (علیه السلام) نمی تونه مشکل من رو حل کنه و من به جز ایشون کسی رو ندارم ؛ پس میرم و ازشون کمک می خوام.

 رو همین حساب صبح در خونه ی ایشون رفتم و اجازه ی ورود گرفتم . به من اجازه ی ورود دادند،؛ وقتی وارد شدم بدون این که من حرفی بزنم فوراً گفتند : فلانی! حاجتت رو میدونم و پرداختن قرضت با منه. من تا موقع افطار خدمت امام (علیه السلام) موندم . بعد از افطار به من فرمودند : فلانی شب پیش ما میمانی یا می روی؟ گفتم اگر اجازه بدید بهتره که بروم، امام ( علیه السلام ) دست بردند زیر و تشکشون و کیسه ای پول به من دادند وقتی زیر نور به سکه ها نگاه کردم ، روی اولین سکه ای که به چشمم خورد انگار نوشته شده بود : این سکه ها پنجاه تاست ، 26 تایش برای پداخت قرضت و 24 تای دیگرش برای خرج خانواده ات . صبح که شد دوباره سکه ها رو نگاه کردم ، هر چقدر گشتم اون سکه روپیدا نکردم در صورتی که دقیقا پنجاه سکه توی کیسه بود.

اگر اون شیعه تو زمان امام رضا علیه السلام کسی رو داشت که ، همیشه از حاجتش خبر داشت ، و بالاتر ، رفع مشکل شیعیانش رو به دوش خودش می کشید ، ما هم امام زمانی داریم که چه بهش بگیم و چه نگیم، غم و غصه من و تو رو می دونه و دنبال حل کردنشونه یعنی می خواد که خوشبخت باشیم .

اما با اینکه همه چیز رو میدونه ، بازم دلش می خواد که مثل همون شیعه ، این رو درک کنیم که غیر از راه امام زمان به هیچ جایی نمی تونیم برسیم .

و منتظر اینه که ما بهش رجوع کنیم تا با آغوش گرمش ما رو در بر گیره...

متن ترجمه:

شخصی است به نام ابو محمد غفاری، وی گوید «گرفتار قرض سنگینی شده بودم با خود گفتم برای پرداخت این دین جز حضرت علی ابن موسی الرضا یعنی سرور و آقایم، کسی را ندارم، لذا صبح به منزل حضرتش رفته و اجازه ورود خواستم و حضرت اجازه فرمودند، وقتی حضرتش را ملاقات کردم همان اول به من فرمودند ، ای ابا محمد حاجتت را می دانیم و بر عهده ماست که آن را بپردازیم.

 آن جا ماندم تا آن که وقت افطار رسید، غذا آوردند و صرف کردیم. حضرت پس از صرف افطاری فرمودند: ای ابا محمد می خوابی یا می روی؟ عرض کردم مولایم اگر حاجتم را روا کنی، بهتر است که مرخص شوم. در این هنگام امام علیه السلام از زیر تشک خود کیسه ای بیرون آورده به من دادند.

 وقتی در زیر نور چراغ به آن ها نگریستم دیدم که دینارهای زرد و سرخ است اولین دیناری که به دستم افتاد، گوئی بر روی آن نوشته شده بود «ای ابا محمد دینارها پنجاه عدد می باشند بیست و شش عدد آن ها برای پرداخت دین تو و بیست و چهار عدد برای نفقه خانواده ات می باشد» صبح که شد مجدداً دینارها را از نظر گذراندم آن یک دینار را نیافتم و هیچ چیز هم کم نشده بود.

بحار الانوار جلد 49 صفحه38

متن عربی:

حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْغِفَارِيُّ قَالَ: لَزِمَنِي دَيْنٌ ثَقِيلٌ فَقُلْتُ مَا لِلْقَضَاءِ غَيْرُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ مَنْزِلَهُ فَاسْتَأْذَنْتُ فَأَذِنَ لِي فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِيَ ابْتِدَاءً يَا بَا مُحَمَّدٍ قَدْ عَرَفْنَا حَاجَتَكَ وَ عَلَيْنَا قَضَاءُ دَيْنِكَ فَلَمَّا أَمْسَيْنَا أَتَى بِطَعَامٍ لِلْإِفْطَارِ فَأَكَلْنَا فَقَالَ يَا بَا مُحَمَّدٍ تَبِيتُ أَوْ تَنْصَرِفُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي إِنْ قَضَيْتَ حَاجَتِي فَالانْصِرَافُ أَحَبُّ إِلَيَّ قَالَ فَتَنَاوَلَ ع مِنْ تَحْتِ الْبِسَاطِ قَبْضَةً فَدَفَعَهَا إِلَيَّ فَخَرَجْتُ فَدَنَوْتُ مِنَ السِّرَاجِ فَإِذَا هِيَ دَنَانِيرُ حُمْرٌ وَ صُفْرٌ فَأَوَّلُ دِينَارٍ وَقَعَ بِيَدِي وَ رَأَيْتُ نَقْشَهُ كَانَ عَلَيْهِ يَا بَا مُحَمَّدٍ الدَّنَانِيرُ خَمْسُونَ سِتَّةٌ وَ عِشْرُونَ مِنْهَا لِقَضَاءِ دَيْنِكَ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ لِنَفَقَةِ عِيَالِكَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ فَتَّشْتُ الدَّنَانِيرَ فَلَمْ أَجِدْ ذَلِكَ الدِّينَارَ وَ إِذَا هِيَ لَا يَنْقُصُ شَيْئا

بحار الانوار جلد 49 صفحه38

1. کفالت،پناه،کرامت،رجوع